

پرنده در شعر حافظ

سیده بلقیس فاطمه حسینی*

گلگشت مصلی و آب رکناباد در قرن هشتم هجری قمری شاعری به نام شمس‌الدین حافظ شیرازی را به جهانیان معرفی کرد. شاعری که سرزمین شعر فارسی مانند او را به خود ندیده است.

در این مقاله نگارنده سعی دارد تا به بررسی نقش و مفهوم پرندگان در اشعار این غزلسرای بزرگ پردازد:

بلبل: بلبل پرنده‌ای است خوش آواز و غزلخوان که در سراسر ادبیات فارسی سیمایی روشن دارد. هیچ دیوانی به پارسی نگاشته نیست که از بلبل نامی در آن نباشد. این پرنده به غیر از نام بلبل، با اسمهای دیگری از قبیل عندلیب، هزارستان، هزار آوا، زندباف، زندلاف و زندخوان نیز شناخته می‌شود^۱. حافظ گاه واژه مرغ و طایر را هم درباره این پرنده به کار برده است. این پرنده رنگ جالبی دارد و به سبب چهره دل‌انگیز و نغمات موزون خود همواره مورد علاقه آدمیان بوده است. بلبل در ادبیات فارسی تمثیل عاشقی است که در پیشگاه معشوق به ابراز عشق و گاه شکوه و گلایه می‌پردازد^۲. حق این است که بلبل نماد شخصیت و اندیشه حافظ است. حافظ در نقش بلبل اقرار می‌کند که هر چه دارد از سردولت عشق است:

* - استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی. ۱- مصفی، دکتر ابوالفضل: فرهنگ ده هزار واژه.

۲- دکتر محمد معین، ج ۲، ص ۵۷۱.

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش در جایی دیگر حافظ بلبل سان سخن می‌گوید و خودش را از دیگران برتر می‌داند و به معشوق اظهار می‌دارد که دوست را از دشمن باز شناختن کاری عاقلانه نیست:

نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد که چشم و گوش به مرغان هرزه‌گوداری
بلبل حافظ، عاشقی صمیمی است. آواز او چنان سوزی دارد که دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحمل ازین می‌برد و آتش عشق را شعله‌ورتر می‌سازد:

چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی
بلبل بر حسن گل غزلخوان و شب زنده‌دار است:

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز

کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو

بلبل سمبل وفاداری است و دلی حساس دارد:

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل منال بلبل عاشق چه جای فریاد است

بلبل حافظ در طریق عشق ورزی حلیم و صبور است:

این تناول که کشید از غم هجران بلبل تا سراپرده گل نعره زنان خواهد شد

*

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش

حافظ مسئله عرفانی وادی حیرت را که سالکان بعد از ریاضتهای بسیار و گذشتن راه‌های سخت به آن می‌رسند و با دیدار حسن معشوق ساکت می‌مانند، ماهرانه در بیت زیر به نظم آورده و در آن بلبل نماد وجود انسان خاکی است که در وادی حیرت سکوت پیشه می‌کند:

حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم
حافظ در غزلخوانی نیز خود را همچون بلبل می‌داند:

حیفست بلبلی چو من اکنون در این قفس با این لسان عذب که خامش چو سوسنم

گاه خطاهای بلبل در راه عاشقی به وسیله معشوق گوشزد می شود:

صبحدم مرغ چمن با گل نخواستہ گفت

ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

بلبل حافظ منزوی، متین و اندوهناک است:

صغیر بلبل شوریده و نفیر هزار به بوی وصل گل آمد برون زبیت حزن

بلبل در سخن حافظ حاکمیت دارد اهل نظر و صاحب دل است و حافظ عقیده دارد که

رسیدن به این مرحله کار آنهایی است که زیور عشق می خوانند:

زیور عشق نوازی نه کار هر مرغیست بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش

بلبل در کلام حافظ به مقامات معنوی رسیده است و اسرار الهی می داند:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی

یا:

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گه سر عشق بازی از بلبلان شنیدن

فغان بلبل مظهر ذکر است. ذکر که در فرقه های تصوف سلطان الاذکار گفته می شود؛

یعنی صدایی بی حد و بسیط که با آهنگ و شدتی یکنواخت شنیده می شود و تغییر و تبدل

در آن راه نمی یابد و همه عالم مملو این آواز است. چنین صدایی را فقط اهل دل

می شنوند:

به بستان شو که از بلبل رموز عشق گیری یاد

به مجلس آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی

صدای بلبل صلاهی سلامتی است:

به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می علاج کی کنمت آخرالدوا، الکی

علاوه بر بلبل از طایر، مرغ، تذرو، کبوتر، شاهین، هما، سیمرغ و عنقا هم در شعر حافظ

سخن به میان آمده است:

مرغ دل باز هوادار کمان ابرویست ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

به طور کلی پرندگان در کلام حافظ، آسمانی هستند:

باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

و اگر اکنون در جهان خاکی به سر می برند، به علت آن است که روزگاری به طمع خوردن

دانه به دام افتاده اند:

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

*

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه زبام عرش می آید صغیرم

اما با این حال باز هم هوای آسمان دارند:

مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم به هوایی که مگر صید کند شهبازم

یا:

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

*

مرغ روحم که همی زد ز سر سدره صغیر عاقبت دانه خال تو فکندش در دام

*

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

*

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

در پایان به عنوان نتیجه می توان گفت که بلبل و دیگر مرغان همچون هما، شاهین،

کبوتر در اشعار حافظ به عالم علوی تعلق دارند و مظهر تجلی انوار احدیت هستند.

- ۱- جلالی نائینی و استاد نذیر احمد: دیوان حافظ، شماره ۳، سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها، تاریخ ثبت کتابخانه ملی، ۱۳۵۰/۱۱/۲۴ ه.ش.
- ۲- دهخدا، علی اکبر: لغتنامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۷۲، ج ۳.
- ۳- ذوالنور: در جستجوی حافظ، انتشارات زوار، چاپ دوم ۱۳۶۷، ج ۲.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسن: کوچه رندان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۵- صدیقیان، دکتر مهیندخت: فرهنگ واژه‌نامه حافظ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۶- مصفا، دکتر ابوالفضل: فرهنگ ده هزار واژه.
- ۷- معین، دکتر معین: حافظ شیرین سخن، چاپخانه مهارت، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۰ ه.ش، ج ۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی